



وضعیت جامعه یهودیان کاشان در دوران پهلوی و ماجرای قتل دکتر

برجیس

علی فلاحیان وادقانی*

حسین حیدری**

چکیده:

ایرانیان و عبرانیان، نخستین بار در حدود دوهزار و هفتصد سال قبل در شاهراه کلدیه و آشور یکدیگر را یافتند و علاوه بر تأثرات و تعاملات بسیار، یکی از طولانی‌ترین همزیستی‌های بشری را آغاز کردند. یهودیان به تدریج، به‌ویژه پس از زمان کورش، در سرزمین ایران پراکنده شدند. برخی از پژوهندگان، پیشینه اقامت یهودیان در کاشان را به آن دوره بازمی‌گردانند و تاریخ طولانی هودیان این شهر را جزئی جداناپذیر از تاریخ کاشان می‌دانند و معتقدند که شناخت درست آن به لحاظ فرهنگی و جامعه‌شناختی، می‌تواند تصویر روشنی از دیروز این منطقه و قوم یهود را بازنمایاند.

این جستار به وضعیت یهودیان کاشان در دوران پهلوی می‌پردازد و فعالیت‌های سیاسی یهودیان کاشان، نقش تأسیس دولت اسرائیل در تحولات این عصر را به همراه وضعیت اقتصادی آن‌ها در دوره دوم پهلوی، مورد بررسی قرار می‌دهد و در نهایت با معرفی مشاهیر یهودی کاشان در این دوره و بررسی کاهش جمعیت و علل آن، پایان

پژوهش‌نامه کاشان
شماره سوم (پایه 11)
پاییز و زمستان 1392

* دانشجوی دکتری ادیان و عرفان دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران
** دانشیار دانشگاه کاشان / Golestan1387@gmail.com

حیات این جامعه در کاشان را تحلیل می‌کند. این مقاله نشان می‌دهد که همانند ادوار قبل، در دوره پهلوی، رویه آنتی سمیستی در کاشان معمول نبوده و متقابلاً یهودیان کاشان و شخصیت‌های بزرگ فرهنگی، سیاسی و اقتصادی آنان از قبیل لردداوود آلیانس، حاخام یدیدیا شوفط، دکتر لقمان نهورای و... در برخورد با مسلمانان، رویکردی محافظه‌کارانه و نسبتاً مسالمت‌آمیز داشته‌اند و رهبری یهودیان ایران را با چنین رویکردی پیش برده‌اند. همچنین این تحقیق نشان می‌دهد که قتل دکتر سلیمان برجیس در سال 1328 در کاشان، به دلیل یهودی بودن او نبوده و تبلیغ بهائیت، دست‌مایه کشتن او شده است.

کلیدواژه‌ها: یهودیان کاشان، سلسله پهلوی، سلیمان برجیس، لردداوود آلیانس، حاخام یدیدیا شوفط، لقمان نهورای.

1. درآمد: پیشینه یهودیان کاشان

از حدود سال 700 پیش از میلاد تا ورود اسلام به ایران، گروه‌های مختلفی از یهودیان از ارض مقدس به ایران مهاجرت کردند. پادشاهان آشور بنا به سنت مرسوم خود، در ایالات اشغالی، دست به جابه‌جایی جمعیت می‌زدند و در چند حمله متوالی، یهودیان را به شهرهای ماد و جنوب عراق کنونی مهاجرت دادند. ورود یهودیان به ایران در دوره‌های هخامنشی و ساسانی نیز به اشکال مختلف پی گرفته شد. کاشان نیز از جمله مناطقی بود که میزبان گروهی از این مهاجران شد و گرچه نمی‌توان زمان و خط سیر ورود و سکونت یهودیان را در کاشان روشن کرد، گویش ویژه یهودیان کاشان، گویای قدمت زیست آن‌ها در این منطقه است.

از ورود اسلام به ایران تا دوران صفوی، از یهودیان کاشان اطلاعی در دست نیست، اما زندگی آن‌ها در یکی از مراکز اصلی تشیع در ایران، خالی از تأثیر و تأثرات نبوده است. با ورود به عصر صفوی، به مدد دو وقایع‌نامه داخلی و گفتار سیاحان غربی، به رشد و پویایی فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی این جامعه پی می‌بریم. جمعیت ده هزار نفری، کنیسه‌های سیزده‌گانه، ورود راب‌های اسپانیا و اورشلیم، وجود چهره‌های برجسته ادبی، فقهی، عرفانی، فلسفی نشانه‌هایی از این حیات توسعه‌یافته در یهودیان کاشان در دوره صفوی است. البته ورود سفرای غربی

وضعیت جامعه یهودیان
کاشان در دوران
پهلوی و ماجرای
قتل دکتر برجیس

به دربار صفوی با بسط افکار یهودستیزانه در کشور همراه شد و دو دوره تغییر کیش در اواسط و اواخر این عصر را بر یهودیان کاشان تحمیل کرد. قدرت این سفرا و حلقه‌های دربار و نهادهای روحانی چنان بود که حمایت‌های ملامحسن فیض از آزادی مذهب را نیز بی‌تأثیر می‌کرد. در این عصر بود که به تبع این تغییر کیش‌ها، پدیده جدیدها و انوسیم به سرفصل‌های مهمی از زندگی یهودیان کاشان در این دوره بدل شد.

کوتاه‌زمانی در دوران افشار و زند، یهودیان کاشان همانند سایر دگرمذهبیان ایران، از سیاست رواداری مذهبی این دو سلسله بهره جستند و به لحاظ اقتصادی و مذهبی به بازیابی خود پرداختند، هرچند وقوع زلزله 1192ق آن‌ها را بی‌نصیب نگذاشت.

ظهور قاجارها در حالی تنش‌های مذهبی را در بستر جامعه زنده کرد که یهودیان کاشان به دلایلی مانند وجود روحانیون روشنفکر، حکام فرهیخته و تعاملات گسترده تجاری با مسلمانان از یهودآزاری‌ها در امان ماندند. مرگ حدود نیمی از یهودیان کاشان در قحطی 1288ق، گروش تعداد زیادی از آن‌ها به بهائیت، گشایش باب تجارت با دیگر شهرها و غرب، افتتاح مدرسه آلیانس و گسترش مهاجرت از مضامین اصلی حیات فعال آن‌ها در دوران قاجار است.

به رغم رواداری بی‌سابقه نسبت به اقلیت‌های دینی و مذهبی، دوره سلسله پهلوی را می‌توان دوره خاتمه حضور آنان در کاشان دانست. این جستار گزارش کوتاهی از حیات کم‌فراز و نشیب آنان را ارائه می‌دهد و از ماجرای قتل دکتر برجیس، پزشک یهودی تبار کاشانی، پرده برمی‌دارد.

به دلیل کمیاب بودن منابع، به‌خصوص به زبان فارسی، تاکنون مقاله یا کتابی خاص در باب یهودیان کاشان تدوین نشده و محدود به مقالات چاپ‌شده نگارندگان این مقاله درباره تبار یهودیان کاشان و نیز در باب وضعیت آنان در دوره قاجار بوده است.¹ از ویژگی‌های این مقاله، استناد به مصاحبه شفاهی با افراد آگاه یهودی و مسلمان است.

2. جامعه یهودیان کاشان در دوران رضاشاه

پژوهش‌نامه کاشان شماره سوم (یابی 11) پاییز و زمستان 1392 بر تخت نشستن رضاشاه و اعلام آغاز حکومت پهلوی، پس از دوران آزاد پس از

مشروطه، بار دیگر ایران را به ورطهٔ دیکتاتوری کشاند. گرچه محتوای این دیکتاتوری با هماندهای پیشین خود تفاوت‌های بسیار داشت، ایران در پناه این دیکتاتوری به سوی مدرنیت حرکت کرد. ایجاد راه و راه‌آهن، تشکیل ارتش دائمی و منظم، افتتاح دانشگاه و تغییر نظام آموزشی در کنار فراگیری ایدئولوژی‌های ناسیونالیستی و سکولاریسم آتاتورکی در همین مسیر قابل ارزیابی است. رضا خان با آنکه نگرش مثبتی نسبت به مذهب نداشت و این نگرش شامل حال اقلیت‌های مذهبی نیز می‌شد، محدودیت‌های این اقلیت‌ها را رفع کرد و همهٔ اقلیت‌ها به گونه‌ای غیرمستقیم از اصلاحات او بهره‌مند شدند. (Judeo-Persian Communities: the Pahlavi Era, 2009) او با هم‌فکری برخی از روشنفکران همراه خود، به دنبال تسلط و گسترش فرهنگی بود که ریشه در ایران باستان داشت. از این رو علاوه بر مذهب، نهادهای ایدئولوژیک غربی را نیز محدود کرد. این ممنوعیت دامن انجمن‌های صهیونیست را نیز گرفت؛ در دوران رضاشاه مهاجرت به فلسطین ممنوع شد و مهاجران ایرانی به صورت غیررسمی وارد خاک فلسطین می‌شدند. اما در کنار این موارد، رضاشاه همهٔ محدودیت‌های مذهبی را لغو کرد، زیرا او در پی خلق قوم و فرهنگ واحدی بود و در این رهگذر هیچ گونه تمایزی را برنمی‌تابید. یهودیان ایرانی که تاریخ ورودشان به 1000 سال پیش از ظهور اسلام در ایران بازمی‌گشت، در این رهیافت او به خوبی پذیرفته شدند: «یهودیان حق استخدام در ارتش و تحصیل در مدارس دولتی را به دست آوردند. آن‌ها محله‌ها را ترک کردند و وارد شهر شدند. آن‌ها همچنین حق ورود به مشاغل دولتی و بازکردن مغازه در بازارها را نیز به دست آوردند.» (همان‌جا) مسائل فوق به استثنای ورود به مشاغل دولتی که هیچ‌گاه در کاشان مشاهده نشد، در کاشان پذیرفته شده بود.

اما با وجود بخشنامه‌های دولتی، هنوز فرهنگ یهودبیزاری در جوامع ایرانی جریان داشت. این فرهنگ در پی ائتلاف رضاشاه با آلمان نازی در طول جنگ جهانی دوم، وارد لایه‌های حاکمیت نو شد. در برخی از روزنامه‌ها، تبلیغات علیه یهودیان پیگیری می‌شد. در این روزنامه‌ها یهودیان عامل بدبختی بشر و افرادی پول‌پرست و خودخواه معرفی می‌شدند و محله‌ها بزرگ‌ترین خطر جهان قلمداد می‌شدند. (ر.ک: سلطنت پهلوی و انقلاب اسلامی، ص 371) اما در طول این دوران

وضعیت جامعهٔ یهودیان
کاشان در دوران
پهلوی و ماجرای
قتل دکتر برجیس

نیز خطری متوجه یهودیان ایران نشد و حتی برخی از یهودیان ایرانی در فرانسه، با کمک سفارت‌خانه ایران در این کشور نجات یافتند.

3. دکتر لقمان نهورای

لقمان نهورای، فرزند حکیم ایوب، در سال 1882م/1299ق/1261 خورشیدی در کاشان به دنیا آمد. پدرش حکیم ایوب طیب بود و پدربزرگش حاخام نهورای ملقب به نور محمود، یکی از مشهورترین طبیبان دوران خود به شمار می‌آمد. تحصیلات اولیه را در کاشان گذراند. نزد پدرش به تحصیل طب پرداخت و برای ادامه تحصیل به به مدرس دارالفنون رفت. در آن زمان، انجمن یهودیان تهران به تازگی تشکیل شده بود و ریاستش را یهودی کاشانی به نام یقوتیل بر عهده داشت. لقمان به دلیل آشنایی با او، به نیابت ریاست انجمن رسید و وقتی یقوتیل برای ساخت مدرسه به کاشان بازگشت، لقمان ریاست انجمن را عهده‌دار شد. (<http://www.kashanjewish.blogfa.com>)

او از دارالفنون دیپلم طب گرفت و مطب خود را در تهران افتتاح کرد. پس از پایان استبداد صغیر و بازگشایی مجلس، وی به نمایندگی از کلیمیان ایران به مجلس راه یافت و عنوان یکی از طولانی‌ترین دوره‌های نمایندگی را به خود اختصاص داد. دکتر لقمان به استثنای مجلس پنجم، در سیزده دوره مجلس شورای ملی حاضر بود. (ر.ک: 10/p12، iran) در دوره پنجم، جدال او و «مسیو شموئیل حیم»، شکاف عظیمی میان جوامع یهود ایران پدید آورد. شموئیل حیم که نماینده صهیونیست‌های اولیه بود، به مجلس راه یافت، اما بعدها از سوی برخی از افسران ارتش به توطئه‌چینی علیه رضاشاه متهم و در سال 1931م/1309ش اعدام شد. (ر.ک: زندگی سیاسی روشنفکران یهود، 1384، ص 256؛ تاریخ یهود در ایران، 851/3-854)

لقمان نهورای مردی به شدت محافظه‌کار بود و بی‌توجهی‌اش به نمایندگان انجمن‌های صهیونیستی، به کارزاری پنهان و آشکار میان او و هواداران صهیونیسم منجر شد. وی علت دوام نمایندگی او را عدم وجود نامزد قوی در برابر او، حمایت یهودیان محافظه‌کار کاشان و یزد و کرمان و حمایت یهودیان کاشانی مقیم تهران از او می‌داند. (تاریخ یهود در ایران، 946/3) مشه‌یشای صهیونیست که با وی ملاقات داشته است، می‌نویسد: «آدم خسیسی است و از جامعه دوری می‌کند، چون نزدیکی به

پژوهش‌نامه کاشان
شماره سوم (پابی 11)
پاییز و زمستان 1392

جامعه برایش خرج دارد... به نظر خودش نمایندگی به او می‌رسد، چون در این کار تجربه اندوخته است و کسی بهتر از او یافت نمی‌شود که روی کرسی مجلس بنشیند... او پزشک است و کار دیگری نمی‌کند. به عنوان نماینده مجلس، ماهی 500 تومان حقوق می‌گیرد... انجمن در تهران در دست دکتر لقمان است و او نه تنها کاری انجام نمی‌دهد، بلکه جلوی فعالیت دیگران را نیز می‌گیرد.» (تاریخ یهود در ایران، 3/306-307) چنین تعابیری البته به دلیل رویگردانی لقمان از ایده‌های صهیونیستی مطرح شده است، هر چند دیگران نیز دوری‌گزینی او را از جامعه تأیید کرده‌اند.

با آغاز به کار مجلس شورای ملی و حضور نمایندگان اقلیت‌های مذهبی، دکتر لقمان در دومین دوره مجلس، به نمایندگی یهودیان ایران انتخاب شد. این آغاز راهی طولانی برای لقمان بود که با حضور در یازده دوره مجلس، یکی از پرسابقه‌ترین نمایندگان مجلس در ایران است. در دوره پنجم، لقمان نمایندگی را به رقیب سرسختش موسیو شمویل حیم واگذار کرد، اما در دوره بعد، بار دیگر نمایندگی را در اختیار گرفت.

لقمان هیچ‌گاه دست از طبابت برنداشت و حضور در مجلس و مطب باعث می‌شد کمتر بتواند به محله و اعضای جامعه سرکشی کند، اما به دلیل حمایت یکپارچه جامعه متحد یهودیان کاشان در تهران و تجربه‌ای که در مجلس اندوخته بود، هربار اعتماد رأی‌دهندگان یهود را جلب می‌کرد.

مهم‌ترین اقدامات او در مجلس عبارت‌اند از:

حذف کامل قوانین مربوط به نشانه‌گذاری تمایز یهودیان از مسلمانان؛

کسب جواز حضور یهودیان در بازار و کاروانسراها؛

حذف کامل قانون اخذ جزیه از غیرمسلمانان با همراهی نمایندگان سایر

اقلیت‌ها؛

کسب جواز تأسیس دفاتر ثبت و اسناد و ازدواج مختص یهودیان؛

حذف کامل قانون ارث جدیدالاسلام که به موجب آن، یهودیانی که تغییر کیش

می‌دادند، برخلاف گذشته، دیگر مالکیتی به کل اموال متوفی نداشتند.

تصویب لایحه مرخصی سربازان و افسران وظیفه‌کلیمی در مناسبت‌ها و ایام

یهودی مانند روش هشانا (روز اول سال عبری)، یوم کیپور (روزه بزرگ)، دو روز

وضعیت جامعه یهودیان
کاشان در دوران
پهلوی و ماجرای
قتل دکتر برجیس

اول موعده سوکوت (عید میوه‌بندان) و هشت روز پسح (عید فطیر). همچنین پیگیری نسبت به آزار و اذیت یهودیان در شهرها با نگارش نامه به وزرا و والیان محلی از دیگر کارهای برجسته او بود.² دکتر لقمان در سال 1952م/1331ش در تهران درگذشت.

4. یهودیان کاشان و صهیونیسم ایرانی

جنبش صهیونیسم که از سال‌های پایانی قرن نوزدهم با انتشار کتاب تئودور هر تسل آغاز شد، قرائتی سیاسی از یهودیت بود که بر آرمان‌رهایی و استقلال این قوم تأکید داشت. این جنبش که نخستین بار در شهرهای یهودی‌نشین اروپا پیگیری شد، با صدور اعلامیه بالفور در سال 1917م/1335ق به اوج خود رسید. اما اوج جنبش در اروپا، آغاز آن در کشورهای خاورمیانه از جمله ایران بود. در عید پسح 1918م/1336ق این اعلامیه در شهرهای یهودی‌نشین اعلام شده و «سازمان صیونیت» به رهبری شلمو کهن صدق تشکیل شد. (ر.ک: صهیونیسم، ص 237) در سال 1919م/1337ق اولین کنگره صهیونیست‌های ایران در تهران گشایش یافت. در این کنگره، یقوتیل بن اسحاق رئیس «حبرای قدیشا»، لقمان نه‌ورای و البو نه‌ورای از کاشان حضور داشتند. اما یقوتیل برای ساخت آلیانس به کاشان بازگشت و ارتباط خود را با صهیونیست‌ها قطع کرد. لقمان نه‌ورای پس از انتخاب در مجلس و ممنوعیت صهیونیسم در ایران، از این تشکل جدا شد و البو پس از آنکه به ریاست این تشکل رسید، بار دیگر برای تحصیل به فرانسه رفت و از این انجمن کناره گرفت. با وجود آنکه در 18 شهر یهودی‌نشین ایران، سازمان‌های صهیونیستی تشکیل شد، در کاشان هیچ‌گاه نتوانست نه‌دفتری بازگشایی کند و نه بزرگان جامعه را به خود جلب کند. (شادی و سرافرازی) این بیشتر به روحیه مذهبی و محافظه‌کاری یهودیان کاشان بازمی‌گشت. ضمن آنکه در دور پنجم مجلس شورای ملی، کاندیدای صهیونیست‌های ایرانی، شموئیل حیم در برابر دکتر لقمان نه‌ورای صف‌آرایی کرده بود و یهودیان کاشان در این شهر و در تهران، تلاش بسیاری برای پیروزی دکتر لقمان نه‌ورای انجام دادند. (ر.ک: تاریخ یهود در ایران، 3/ 946)

صهیونیسم در ایران هیچ‌گاه به این قرائت سیاسی که در دهه 1940م/1318ش از

پژوهش‌نامه کاشان
شماره سوم (پابی 11)
پاییز و زمستان 1392

یهودیت نیز جدا شد، شباهتی نداشت و «بیشتر یک واکنش عاطفی به بی تفاوتی سایرین نسبت به رنج و آزار یهودیان محسوب می‌شد. جنبش مذکور باعث احیای خودباوری یهودیان شد و در برنامه‌های اولیه آن، ردپای نظریات سیاسی معاصر کمتر دیده می‌شود.» (زندگی سیاسی روشنفکران یهود، ص 255) اما همین نیز چندان تمایلی در یهودیان کاشان برنینگخت و این در مهاجرت اغلب آن‌ها به آمریکا و اروپا نیز مشهود است.

5. تأسیس اسرائیل

تأسیس دولت اسرائیل در سال 1948م/1326ش احساسات ضد یهود در ایران را بیدار کرد. این احساسات ضد یهود در گوشه‌کنار ایران و از جمله کاشان نیز محدودیت‌هایی را برای یهودیان ایجاد کرد. در کاشان پس از اعلام تشکیل دولت اسرائیل، برخی از یهودیان، مورد حمله گروهی از مسلمانان قرار گرفتند که با دخالت آیت الله میر سید علی یشربی، این احساسات کنترل شد. (سرافرازی) در همین زمان بود که موج عظیم مهاجرت به اسرائیل، یک‌سوم یهودیان را از ایران خارج کرد. (ر.ک: iran، 10/p11) با اعلام آتش‌بس میان اعراب و اسرائیل و نیز پذیرش موجودیت اسرائیل توسط حکومت ایران، اوضاع بهتر شد و تعاملات مردم نیز بهبود یافت. گرچه شکست اسرائیل در جنگ یوم کیپور در سال 1973م/1350ش به یکباره احساسات یهودی‌ستیزی را در کشور تقویت کرد (همان‌جا)، اما در آن زمان، جمعیت محدود یهودیان در کاشان، محمل مناسبی برای این‌گونه هیجانات به نظر نمی‌رسید.

6. دوران محمدرضا: عصر طلایی یهودیان ایران

در دوران رضاخان، جدای از لغو محدودیت‌ها و همگونی بیشتر یهودیان ایران با مسلمانان، تغییر چندانی در وضعیت اقتصادی یهودیان رخ نداد. دوران اشغال نظامی، دوران تجربه آزادی‌های سیاسی و اجتماعی در ایران بود. در این دوران، بار دیگر سازمان‌های صهیونیستی به تبلیغ مهاجرت پرداختند و از سال 1940م/1318ش آژانس یهود در ایران، به سازمان‌دهی مهاجرت‌ها مشغول شد. (iran، 10/p12) نهضت هاخالوتص نیز 15 شعبه در شهرهای مختلف ایران گشود (Rahimiyan،)

وضعیت جامعه یهودیان
کاشان در دوران
پهلوی و ماجرای
قتل دکتر برجیس

(Orly R)، اما این نهضت نیز در کاشان راه به جایی نبرد. (شادی)
دوران حکومت محمدرضا شاه را عصر طلایی یهودیان ایران می‌دانند. یهودیان ایرانی با مدرنیسم اقتصادی همراه شدند و از پیشگامان صنایع پلاستیک، داروسازی، آلومینیوم، یخچال‌سازی، کاغذسازی، شراب‌سازی، کاشی‌سازی و امور بانکداری و بیمه و شرکت‌های بزرگ صادرات و واردات بودند. (Rahimiyan, Orly R)
مناشری عوامل مؤثر در پیشرفت یهودیان در این دوران را در 10 عامل بیان کرده که به طور خلاصه از این قرار است:

1. ایدئولوژی ناسیونالیستی و سکولاریستی رژیم پهلوی که برای اقلیت‌ها فضای مساعدی را فراهم کرد؛ 2. پروژه مدرنیزاسیون استعداد یهودیان را به کار گرفت؛ 3. شکل‌گیری دولت قوی مرکزی و کنترل احساسات ضدیهودی؛ 4. استحکام ارتباط با غرب به رعایت حقوق اقلیت‌ها و برقراری ارتباط یهودیان با سازمان‌های جهانی یهودی کمک کرد؛ 5. تأسیس دولت اسرائیل به عنوان پشتوانه امنیت یهودیان؛ 6. روابط نزدیک ایران و اسرائیل به بهبود وضعیت یهودیان ایران یاری رساند؛ 7. شاه به یهودیان به عنوان افرادی وفادار اعتماد داشت؛ 8. پیروی شاه از کوروش در اهمیت دادن به یهودیان به وی انگیزه می‌داد؛ 9. مهاجرت اعضای فرودست یهود زمین را برای نخبگان یهودی ایران آماده کرد؛ 10. افزایش قدرت جوامع یهودی غرب و آمریکا یکی از علل حمایت شاه از یهودیان محسوب می‌شد. (سلطنت پهلوی و انقلاب اسلامی، ص 371-377)
در کنار رشد اقتصادی، ورود سازمان‌های فرهنگی مانند جوینت، اوتصر هتورا، ارت و آژانس یهود به ایران و ساخت مدرسه، بیمارستان و دیگر امکانات رفاهی و آموزش در کنار سازمان‌های یهودیان، به رونق فرهنگی جوامع یهود ایران کمک بسیاری کرد.

7. وضعیت اقتصادی یهودیان در دوره محمدرضا

یهودیان کاشان که در دوران پهلوی روزبه‌روز از جمعیتشان کاسته می‌شد، در این زمان علاوه بر تجارت‌های گسترده با غرب و دیگر شهرهای ایران، به کشاورزی و گله‌داری و صنایع مربوط به آن رو آوردند. خانواده‌ها جاوید که از متمولان کاشان

پژوهش‌نامه کاشان
شماره سوم (پابی 11)
پاییز و زمستان 1392

بودند، هکتارها زمین را زیر کشت محصولات مختلف کشاورزی برده بودند. (خاطرات شوفط، ص 80-81) آن‌ها علاوه بر کشاورزی به گله‌داری و پرورش اسب و شتر نیز می‌پرداختند. در دوران پهلوی با کاهش کاربری ابریشم، تا حدودی تجارت یهودیان تغییر کرد و آنان به صادرات فرش و دیگر محصولات محلی به تهران و انگلستان پرداختند. اما کم‌کم مهاجرت جوانان یهودی به تهران و غرب، از میزان بالندگی اقتصادی این جامعه کاست و دیگران را نیز ترغیب به مهاجرت کرد. یکی از این جوانان که در اوایل دوران پهلوی به انگلستان مهاجرت کرد، دیوید آلیانس بود.

8. دیوید آلیانس

داود آلیانس که به «لرد دیوید آلیانس» (Lord Alliance) معروف است، در سال 1311ش / 1932م در خانواده‌ای کلیمی در کاشان به دنیا آمد. «پدرش الياهو، که در کاروانسرای نو مغازه داشت، از اصفهان سماور وارد می‌کرد و از کاشان، متقال به شهرستان‌ها می‌فرستاد.» (شادی) دیوید تا سال 1324ش / 1945م در مدرسه آلیانس به تحصیل پرداخت و در سیزده‌سالگی راهی تهران شد. او تا هفده‌سالگی در یکی از حجره‌های بازار تهران به کار و زندگی پرداخت و در این مدت، به تحصیل رشته حسابداری به صورت شبانه مشغول بود. داوود آلیانس در سال 1329ش / 1950م به کشور انگلستان و شهر منچستر مهاجرت کرد و به صادرات پارچه به ایران اشتغال یافت. او سپس با خرید یک شرکت بزرگ سفارش کالا از طریق پست «میل اُردر»³ به نام «ان براون»⁴ و توسعه آن، دامنه فعالیت‌های خود را گسترش داد. وی شرکت تولیدی منسوجات «کوئز وایلا»⁵ را زمانی پایه‌گذاری کرد که صنعت منسوجات رو به شکست می‌رفت. طولی نکشید که این شرکت به بزرگ‌ترین مؤسسه تولید منسوجات در انگلیس تبدیل شد و بیش از 75 هزار کارگر و کارمند را در صدها کارخانه در 65 کشور جهان به استخدام خود درآورد و به عنوان سمبل نجات اقتصادی صنعت نساجی شهر منچستر و پادشاه نساجی انگلستان معروف شد. اندکی بعد، او لقب لردی مادام‌العمر (PEERAGE)⁶ یا «سر» را از ملکه الیزابت دوم گرفت

و در اردیبهشت ماه 1383، از سوی حزب لیبرال دمکرات به مجلس اعیان انگلیس، وضعیت جامعه یهودیان کاشان در دوران پهلوی و ماجرای قتل دکتر برجیس راه یافت.⁷

نشریه تایمز در سال 2007، او را در لیست ثروتمندترین مردم انگلستان اعلام کرد. وی در 1380ش، هزینه مرمت مقبره «ملا مشه» در کاشان را تقبل کرد که در همان سال به دست آقاجان شادی، از کلیمیان شاخص کاشانی، بازسازی شد.

آلینس بر حسب تجارب و همزیستی یهودیان با مسلمانان کاشان، وضعیت حقوقی و اجتماعی کلیمیان را در مقایسه با دیگر کشورهای جهان بسیار مطلوب ارزیابی می‌کند: «کلیمیان از دوره کوروش کبیر در ایران بوده‌اند و در پیشرفت و توسعه ایران سهم بودند. به دلیل فرهنگ منحصر به فرد و روحیات ایرانیان، هیچ‌گاه برخوردهای نژادی، نسل‌کشی و اعمال غیرانسانی که در بسیاری از کشورهای آسیایی، اروپایی و آفریقایی و دیگر نقاط جهان انجام شده، در ایران سابقه نداشته است و یهودیان ایران در کنار دیگر اقلیت‌های مذهبی، همواره در امنیت و آرامش زندگی کرده‌اند و از حقوق قانونی خود، مانند داشتن نماینده در مجلس، انجام آزادانه فعالیت‌های مذهبی، دارا بودن مدارس اختصاصی و... برخوردارند. به عبارتی روشن‌تر، وضعیت زندگی کلیمیان در ایران، به مراتب بهتر از شرایط مسلمانان در برخی از کشورهای اروپایی است. کلیمیان ایران نیز متقابلاً فداکاری زیادی برای ایران کرده‌اند و تعداد قابل توجه شهدا و جانبازان کلیمی در دفاع از ایران، نشان‌دهنده وفاداری آنان به ایران است.⁸

به عقیده وی، «سیاست‌های دولت تندرو و تل‌آویو، تنها آتش جنگ و کشتار را مشتعل‌تر می‌کند و تنها راه‌حل مشکل فلسطینیان و اسرائیل، راه حلی انسانی و دمکراتیک است.» (همان‌جا)

9. حاخام یدیدیا شوفط

مشهورترین چهره یهودیان ایران در دوران پهلوی، حاخام یدیدیا شوفط راب اعظم یهودیان ایران است. حیات او سرشار از فعالیت‌های مذهبی اجتماعی برای بهبود وضعیت یهودیان در ایران است. او را علاوه بر دانش عظیم در یهودیت، مردمی‌ترین چهره علمای یهودی گفته‌اند که از شاه و وزرا گرفته تا فقیرترین توده‌های یهودی، علاقه‌مند و شیفته وی شده‌اند. گفتار زیر که از کتاب خاطرات او گرفته شده، نشان‌دهنده فراز و فرود زندگی این عالم بزرگ دینی یهود در قرن بیستم است:

پژوهش‌نامه کاشان
شماره سوم (پابی 11)
پاییز و زمستان 1392

اجداد او تا دوازده نسل، همه از علمای درجه یک کاشان بوده‌اند که در بین آن‌ها بعضی عرفا نیز یافت می‌شوند. یدیدیا شوفت در شب سبت بیستم ماه حشوان 5669 عبری / 1288ش در کاشان به دنیا آمد. پدرش «حاخام داوید» و مادرش «حیا» یا «حیات» نام داشت. از همان کودکی توسط پدر بزرگش، «حاخام شموئیل»، و پدرش تحت آموزش و تعلیم قرار گرفت. سپس نزد «ملا متتیا حوری» و «ملا یحزقل نمرودی» زبان و خط عبری را آموخت و از سن شش سالگی در مدرسه «آلیانس» که به تازگی تأسیس شده بود، به تحصیل پرداخت. در سیزده سالگی از «حاخام یوسف اورشگاء یزدی» سمینار شحیطای پرنده (اجازه ذبح شرعی مرغ و ماکیان) گرفت و از درس «حاخام داوود یزدی»، «حاخام یروشلمی» و «حاخام ناتان» بهره‌مند شد. در هجده سالگی به تدریس در آلیانس کاشان پرداخت و مدتی نیز ریاست مدرسه و ریاست انجمن کلیمیان کاشان را به عهده داشت. [وی چنان مورد اعتماد جامعه بود که حتی مسلمانان، نوزادان خود را برای ختنه نزد وی می‌بردند.] (سرافرازی) [یدیدیا دو سال پس از ازدواج با دختر عموی خود، «بانو حشمت»، در سال 1326ش از کاشان به تهران مهاجرت کرد و از همان ابتدا در کنار سایر حخامیم تهران به کارهای اجتماعی از جمله ختنه، اجرای مراسم ازدواج و طلاق، برگزاری جلسات سخنرانی پرداخت. به زودی از طرف «اسحاق مئیر لوی»، مؤسس او تضر هتورا در ایران، برای آموزش و شرکت در سمینار آموزگاران عبری دعوت شد.

یدیدیا شوفت از آن پس، رفته رفته به عنوان یکی از چهره‌های شاخص و از مراجع جامعه یهود تهران و ایران مطرح شد. او باب روابط علمی و دوستانه‌ای با علمای دیگر ادیان و دولتمردان ایرانی گشود و حتی برای سخنرانی به محافل شیعیان نیز دعوت می‌شده است. وی به نمایندگی از جامعه کلیمیان ایران، در بسیاری از مراسم رسمی کشوری و سمینارها حضور فعالی داشت. او از پایه‌گذاران «یت دین» (دارالشرع) کلیمیان بود و مدت‌ها ریاست آن را بر عهده داشت. «به گفته یکی از یاران نزدیک شوفت، در ایران، معلم و راب و حاخام‌های بسیاری بودند، اما او چنان رابطه دوستانه و نزدیکی با یهودیان داشت که مورد احترام تک تک اعضای جامعه بود. او حتی مورد احترام روحانیون مسلمانی بود که تمایلی به ارتباط با یهودیان نداشتند.» (Yedidia Shofet, p. 248)⁹

وضعیت جامعه یهودیان
کاشان در دوران
پهلوی و ماجرای
قتل دکتر برجیس

پس از انقلاب اسلامی، شوفط به علت بیماری قلبی، در سال 1360 به آمریکا مهاجرت کرد و در آنجا اقامت گزید. اما با وجود کهولت سن، فعالیت‌های فرهنگی خود را در شهر لس‌آنجلس دنبال کرد. در سال 1989م/ 1367 با کمک برخی از یهودیان ایرانی مهاجر، به تأسیس مجتمع فرهنگی و مذهبی «تَصَح»¹⁰ اقدام کرد. همچنین ریاست افتخاری اکثر انجمن‌ها و سازمان‌های یهودیان ایرانی در لس‌آنجلس به وی اعطا شد. وی که در آمریکا نیز رهبر روحانی یهودیان ایرانی را بر عهده داشت، در سن 96 سالگی در سال 1384 ش درگذشت.

10. جمعیت یهودیان کاشان در دوران پهلوی

بنا بر گزارش‌های آلیانس در سال 1906م/ 1324ق، در کاشان، دو هزار یهودی در 130 خانه در میان 50 هزار مسلمان زندگی می‌کرده‌اند. یک خیر محلی به نام یقوئیل یک مدرسه یهودی در سال 1910م/ 1328ق را تأسیس کرد. 1380 یهودی در 1943م/ 1321ش، در کاشان زندگی می‌کرده‌اند.¹¹

در دوره پهلوی، با ایجاد امنیت اجتماعی - اقتصادی برای یهودیان ایران، بسیاری از یهودیان به تهران مهاجرت کردند. با آشنایی یهودیان با کشورها و مجامع یهودی غرب، برخی از آن‌ها به سوی آمریکا و اروپا حرکت کردند. بنا بر گزارش‌ها، جمعیت یهودیان کاشان در آغاز دوران رضاشاه، 2500 نفر (اسناد ملی) و در شهریور 1320 به 2000 نفر (تاریخ دو اقلیت مذهبی یهود و مسیحیت در ایران، ص 42) رسیده است. غالب این افراد به تهران مهاجرت کرده‌اند. بنا بر گزارش نشریه عالم یهود، این جمعیت در 1321ش / 1942 به 1380 نفر (به نقل از نصیر، 820 / 11) و در 1327ش / 1948م به 1200 نفر (همان، 10/10) رسید. اما تنها هشت سال طول کشید که همراه با موج مهاجرت به اسرائیل در این سال‌ها، تعداد یهودیان کاشان به 525 نفر برسد. (kashan",in: Encyclopaedia of Islam.4/ p695)¹² و نشریات مرکز آمار ایران (<http://amar.sci.org.ir>)

گزارش مرکز آمار ایران وضع مذهب برحسب جنس در حوزه سرشماری کاشان: آبان ماه
1335 (نوامبر 1956)

مذهب اظهار نشده	سایر مذاهب	زرتشتی	یهودی	مسیحی	مسلمان	جمع	جنس
							کل حوزه سرشماری کاشان
235	1028	13	525	18	162250	164069	مرد و زن
127	510	13	245	13	81354	82262	مرد
108	518	-	280	5	80896	81807	زن
							شهر کاشان
39	149	-	509	17	45241	45955	مرد و زن
19	75	-	237	12	22738	23081	مرد
20	74	-	272	5	22503	22874	زن
							بقیه نقاط حوزه سرشماری کاشان
196	879	13	16	1	117009	118114	مرد و زن
108	435	13	8	1	58616	59181	مرد
88	444	-	8	-	58393	58933	زن

تاج پور شمار آن‌ها در زمان تألیف کتاب خود در 1344 ش / 1965 م را 350 نفر و فیشل در سال 1976 م / 1355 ش، 300 نفر گزارش داده است. (تاریخ دو اقلیت مذهبی یهود و مسیحیت در ایران، 10 / 806) البته مرکز آمار ایران در آبان 1345 شمار یهودیان شهرستان کاشان را حدود یک‌سوم رقم فیشل گزارش کرده است. در نهایت، نتایج آمار در سال‌های اول انقلاب شمار یهودیان کاشان را 2 نفر در سال 1365 ش / 1987 م و 1 نفر در 1375 ش / 1997 م به دست می‌دهد.¹³

این کاهش غیرطبیعی که تنها دلیل عمده آن مهاجرت تشخیص داده شده، به تبع

مهاجرت‌های کلی یهودیان ایران در این سال‌ها رخ داده است. از 1919 م / 1298 ش وضعیت جامعه یهودیان کاشان در دوران پهلوی و ماجرای قتل دکتر برجیس تا سال 1948 م / 1327 ش، تعداد 25446 نفر از یهودیان به اسرائیل مهاجرت کرده‌اند. پس از آن تا 1966 م / 1345 ش 34556 نفر و تا آغاز انقلاب 20195 نفر از یهودیان

ایران از کشور خارج شده‌اند (iran، 10/p11) با آنکه در این سال‌ها طبق گزارش اکثر شاهدان و نویسندگان، وضعیت اقتصادی یهودیان کاشان بسیار خوب توصیف شده است، اما یهودیان کاشان در نسبتی چندبرابری، در مقایسه با نرخ کلی مهاجرت یهودیان ایرانی، از کاشان خارج شده‌اند.

یهودیان کاشان نخست به تهران و پس از آن به خارج از کشور مهاجرت کرده‌اند. نتصر مهاجرت یهودیان کاشانی را به تهران، لندن و اسرائیل ذکر کرده است. (Kashan.11/820)

اکنون در منطقه بزرگی که زمانی محلات یهودی را در خود جای می‌داد، جابه‌جا شاهد خرابه‌هایی هستیم که یادآور سکونت آن‌هاست. در طول سال‌های پس از انقلاب بسیاری از این ویرانه‌ها به تصرف افراد حقیقی و نهادهای دولتی درآمده است. امروز تنها یادگار یهودیان در این منطقه آب‌انبار حکیم هارون است و در خیابانی دیگر، خانه و مقبره ملاموشه هلوی. شهری که زمانی مسکن ده‌ها هزار یهودی بود و اورشلیم کوچک خوانده می‌شد، دیگر جایی برای یهودیان ندارد.

11. قتل دکتر سلیمان برجیس

دهه بیست شمسی فصل آغاز جدال با بهائیان بوده است. از زمان دعوت باب تا این گاه، حکام و علما با آیین جدید به مثابه بدعتی نو و انشقاقی در تشیع روبه‌رو می‌شدند، اما از این زمان با انتشار کتاب «یادداشت‌های دالگورکی» دفاع به حمله‌ای همه‌جانبه تغییر یافت و اقدامات خشن در دستور کار برخی از متدینین مسلمان قرار گرفت. در همین دهه «رهبران این جنبش ایرانی به توالی، کارگزاران دولت‌های روسیه، عثمانی، انگلیس و عثمانی قلمداد شدند و هدف غائی آنان فروشکستن وحدت دینی و ملی شمرده شد.» (بهایی ستیزی و اسلام‌گرایی، ص 79) آزادی‌های فراگیر پس از شهریور 20 همان‌گونه که موجی از فعالیت احزاب و گروه‌های سیاسی را به راه انداخت، جریانی از نیروهای اسلام‌گرا را نیز به تحرک واداشت. از این گروه‌ها یکی هم «انجمن تبلیغات اسلامی» بود که موجودیت خود را در مبارزه با بهائیت تعریف کرد.

در کاشان نیز با تلاش عبدالکریم تربتی واعظ، از وعاظ و علمای حوزه قم و

همکاران انجمن تبلیغات، گروهی با نام «مجمع مسلمانان مجاهد» متشکل از چندین طلبه جوان و تعدادی بازاری اعلام موجودیت کرد. (ر.ک: انقلاب اسلامی در کاشان، 56 / 1) کاشان در این زمان، یکی از مراکز اصلی تجمع بهائیان بود که در خود شهر و غالباً مناطق اطراف، محافل و گروه‌های خاص خود را داشتند. ریاست «محفل بهائیان کاشان» را دکتر سلیمان برجیس به عهده داشت، کسی که قتل او نماد بهایی‌ستیزی در ایران دانسته شد.

سلیمان برجیس در 1274 ش / 1895 م در خانواده‌ای یهودی در کاشان به دنیا آمد. او فرزند یعقوب برجیس، از پزشکان مشهور کاشان بود. سلیمان در مکتب‌خانه یهودیان سواد آموخت و در مطب پدر به آموختن طب پرداخت. (مصاحبه با روحانی)¹⁴ راست بود که درس طبابت نخوانده بود (گل‌سرخ، ص 81) اما به زودی طبیبی چیره‌دست شد، مطبش را افتتاح کرد و آوازه شهرتش در شهر پیچید. او همچون دیگر حکمای یهود، در علوم مذهبی نیز مطالعه داشت و قرآن را نیز به خوبی می‌دانست. در جوانی چندین بار در کنیسه ملانصری به جای عمویش، دکتر یحیی برجیس، سخنرانی کرده و بزرگان را به تحسین واداشته بود. (روحانی) گویا در 31 سالگی با شرکت در چندین جلسه تبلیغی به بهائیت گروید و با استعدادی که داشت، به زودی از زعمای این آیین در کاشان شد. نام فرزندش را از یعقوب به هوشنگ گرداند (مصاحبه با چاکری) و چهار برادرش را نیز به بهائیت دعوت کرد. (مصاحبه با روحانی)

برجیس در 1328 ش، یعنی سال پایانی زندگی خود، علاوه بر مطبی پرمشتری، داروخانه داشت و در اداره بهداری کاشان نیز طبابت می‌کرد. (ر.ک: روزنامه فردوسی¹⁵) آوازه او چنان فراگیر شده بود که «بیماران از شهر و روستاهای اطراف به مطب او می‌آمدند، حکمتش، خوش رفتاری اش و حتی خوشگلی اش زبانزد بود.» (مصاحبه با روحانی) ابن‌الرسول در انقلاب اسلامی در کاشان تأکید کرده است که «او از لحاظ طبابت از همه بهتر بود و با این تخصص، در شهر و روستا کار می‌کرد

و طرفداران زیادی داشت.» (ص 56) در آغاز این سال، تربیتی واعظ در چندین جلسه سخنرانی عمومی و خصوصی در جمع هیئت بنی‌الزهر، علیه بهائیان به تندی موضع‌گیری کرد. (روزنامه فردوسی) نتیجه این وعظ و خطابه‌ها، یکی آزارهای

وضعیت جامعه یهودیان
کاشان در دوران
پهلوی و ماجرای
قتل دکتر برجیس

مداومی بود که نسبت به بهائیان صورت می‌گرفت و کار را به شکایت به شهربانی می‌کشاند؛ دیگر اینکه در یکی از شب‌ها «آقای رسول‌زاده مصمم شد ریشۀ بهائیت را بخشکاند و هفت نفر جوان دل‌سوخته را با خودش همراه کرد... قرار گذاشتند آن عنصر نامطلوب، یعنی برجیس را از بین ببرند و برای اینکه کسی هم متهم نشود، خودشان را به شهربانی معرفی کنند.» (انقلاب اسلامی در کاشان، 82/1)

صبح روز 14 بهمن 1328ش دو نفر به مطب برجیس رفتند و «به این بهانه که زیسفون [زن حامله] بدحال در خانه داریم، او را به کوچۀ بن‌بستی در محله کلهر کشاندند... یک دفعه سلیمان می‌بیند که چند نفر از گوشه و کنار بیرون می‌آیند، متوجه ماجرا می‌شود و قصد فرار می‌کند که آن‌ها او را به طرف خانه هل می‌دهند، اما نمی‌توانند او را وارد خانه کنند، سلیمان درشت و هیكلی بود، همین بیرون خانه یکی کرواتش را می‌کشد و دیگری بند دستش را می‌بُرد... یکی دیگر شاه‌رگش را می‌زند و او را می‌اندازند پایین خانه.» (مصاحبه با چاکری) کار اما تمام نشده است «پس از آنکه می‌بینند هنوز زنده است، با ضربات کارد نفسش را می‌بُرنند، می‌گفتند شمرده‌اند 80 ضربه خورده بود.» (مصاحبه با روحانی)

قاتلان پس از قتل سلیمان در بازار به راه افتادند و خبر قتل او را اعلام کردند. «یکی جلو بود داد می‌زد: کشته شد دشمن رسول‌الله و بقیه دست‌های خونی را بالا می‌بردند و می‌گفتند: لا اله الا الله.» (همان‌جا) پس از آن به طرف شهربانی رفتند و خود را معرفی کردند. ساعتی بعد مردم جلوی شهربانی ازدحام کردند و خواستار آزادی قاتلان شدند. در نهایت طبق دستور نخست‌وزیر، آن‌ها به تهران فرستاده شدند. (انقلاب اسلامی در کاشان، سند 12)

محمدتقی دامغانی که بازجویی از قاتلان را به عهده داشته است، در خاطرات خود می‌نویسد: «بدون هیچ تکلف و تردیدی به ارتکاب قتل اعتراف کردند و هر کدامشان مدعی بود که ضربه اول را زده [است] بلکه همه با هم الله‌اکبرگویان ضربه زده‌اند. معلوم بود به آن‌ها آموزش داده شده که چه بگویند و چه نگویند. پرسیدم چرا دکتر برجیس را کشتید؟ همه هم‌زمان پاسخ دادند: او ملحد بود و برای آنکه مسلمانان را از راه به در کند، تلاش می‌کرده است. گفتم که او مردی خیر و ضعیف‌پرست بوده، گفتند: همه این‌ها را برای گمراه کردن مسلمانان انجام داده است.

پژوهش‌نامه کاشان
شماره سوم (پایه 11)
پاییز و زمستان 1392

برحسب فتوای اعلم علمای زمان، شرعاً مکلف به اجرای حکم قتل این شخص بوده و وظیفه شرعی خود را انجام داده‌ایم.» (جامه آلوده بر آفتاب، ص 206 و 208، به نقل از سایت حقوق بشر در ایران¹⁶) محاکمات قاتلان از 5 شهریور 1329 به مدت 17 روز در شعبه دوم دادگاه عالی جنایی جریان داشت. در یکی از روزها «دکتر عبدالله رازی وکیل خانواده برجیس در دادگاه گفت: یک دکتر بیچاره، یک طیب پیرمرد را که به درد مردم می‌رسید، برده‌اند قطعه قطعه کرده‌اند... رفته‌رفته دادگاه داشت منقلب می‌شد... [وضع چنان شد که] رسول‌زاده نامه‌ای به مرحوم نواب نوشت که وضع ما این طوری است و خلاصه با این همه سفارشات جریان دادگاه دارد این جور می‌شود.» (انقلاب اسلامی در کاشان، 83/1) نواب صفوی بانی فدائیان اسلام که در این روزها تحت تعقیب بود، برای حمایت از فدائیان کاشانی، خود را به دادگاه رساند. گلسرخ‌ی ماجرا را شرح داده است: «در یکی از جلسات دادگاه، آن روز که خود من نیز در دادگاه بودم، یک مرتبه بلوا شد و دادگاه به هم خورد... موقعی که دکتر رازی صحبت می‌کرد، یک نفر جوان فدایی اسلام در باز کرد، آمد داخل و رفت پشت سر وکیل دادگستری. هنگامی که وکیل نگاهش به یک کلاه‌پوستی افتاد، ناگاه زبانش به لکنت افتاد و خطاب به رئیس دادگاه گفت: فدائیان اسلام مرا تهدید کردند... دادگاه به هم خورد. آقایان قضات یکی یکی فرار را به قرار ترجیح دادند... ناگهان دیده شد جوانی که عبایش را بر سر کشیده [است]، دارد با رسول‌زاده صحبت می‌کند و او کسی جز نواب نبود. او به هنگام ورودش به دادگاه گفت: برادران عزیز، خیالتان آسوده باشد تا یک مسلمان غیور زنده باشد، یک مواز سر شما کم نمی‌شود.» (همان، ص 84)

نواب راست گفته بود. دادگاه حکم به براءت قاتلان داد و آن‌ها در 21 شهریور 1329 آزاد شدند. سرتیپ دفتری در نامه‌ای محرمانه به نخست‌وزیر نوشت: «متجاوز از دو هزار نفر از طلاب و معممین و بازاری‌ها، مرتکبین به قتل را پس از خروج از دادگستری با قربانی کردن چند رأس گوسفند در مسیر آن‌ها استقبال و در حال تجمع به منزل آقای بهبهانی و از آنجا به منزل آقای کاشانی رفته، شام را در آنجا صرف می‌نمایند.» (انقلاب اسلامی در کاشان، سند 14) دو روز بعد در کاشان مراسم استقبال انجام شد: «نگارنده که نوجوانی ده دوازده ساله بودم، شاهد استقبال بی‌نظیر

وضیعت جامعه یهودیان
کاشان در دوران
پهلوی و ماجرای
قتل دکتر برجیس

مردم کاشان از این‌ها بودم که آن‌ها را مانند قهرمانان ملی دانسته و تاروستای مشکان به پیشباز آن‌ها رفته و آن‌ها را به کاشان وارد نموده، درحالی‌که تعداد زیادی گاو و گوسفند در جلوی پای آن‌ها قربانی نمودند و چند روز به جشن و شادمانی در مساجد پرداختند.» (مصاحبه با سربلوکی)

این آغاز و پایان ماجرای بود که قاتلان «غیورمردان» و «آدم‌کشان»، مقتولش «عنصر صهیونیستی فاسد» و «انسانی مظلوم» و دادگاهش «نشان اقتدار علما» و «تنگ دادگستری ایران» لقب گرفتند. گزارش و تحلیل این ماجرا نیز تاکنون در همین سیر دوقطبی انجام گرفته است. اما اتهام سلیمان برجیس چه بود؟ گلسرخی می‌گوید: «دکتر برجیس یک یهودی بود که بهایی شده بود، شاید به واسطه این شخص بیشتر از صد مسلمان را کشته بودند. این دکتر برجیس به مسلمان‌هایی که ضدبهایی بودند، داروی اشتباهی می‌داد و آن‌ها را می‌کشت، داروخانه هم داشت. این‌ها پرونده‌اش هم موجود است.» (گلسرخی، به نقل از فارس نیوز¹⁷) ابن‌رسول نیز تأکید کرده است: «بعضی از مردم را با دادن داروی عوضی به قتل می‌رساند.» (انقلاب اسلامی در کاشان، 56/1) اتهام دیگر برجیس تجاوز به نوامیس مسلمانان بود: «او فساد داخلی شدیدی داشت و به عنوان طبابت به نوامیس مردم تعدی می‌کرد.» (گلسرخی، فارس) اتهام دیگر او توهین به اسلام و سوزاندن قرآن بود. اهمیت این اتهام به حدی بود که آیت‌الله بروجردی در نامه به فلسفی نوشت: «مطلبی هم در کاشان واقع شده، طغیان بهائیه در آنجا و توهیناتی که به شرع مقدس نموده‌اند؛ بلکه می‌گویند قرآن را سوخته‌اند. [این] باعث شده که هشت نفر بالااجتماع یک نفر بهایی را کشته‌اند.» (انقلاب اسلامی در کاشان، سند 15) ابن‌الرسول می‌نویسد: «او خیلی جسور شده بود و به اسلام و مقدسات اسلام اهانت می‌کرد و مسئله را از حد گذرانده بود.» (همان، ص 56) آقاخان شادی نیز در پاسخ به این سؤال که آیا پس از قتل برجیس، از سوی جوامع بهایی و یهودی کاشان اعتراضی صورت گرفت، می‌گوید: «نشد. گفتند قرآن را سوزانده است. کسی جرئت اعتراض نداشت.» و اتهام دیگر نیز تبلیغ و طغیان بهائیت بود. گلسرخی اشاره دارد که برجیس مبلغ رسمی بهائیت بود و کار را به جایی رسانده بود که کاشان، در بست در اختیار بهایی‌ها قرار گرفته بود. (همان، ص 81) در نامه آیت‌الله بروجردی به فلسفی آمده است:

پژوهش‌نامه کاشان
شماره سوم (پابی 11)
پاییز و زمستان 1392

«نوشتجاتی که می‌گویند از جیب آن شخص [برجیس] بیرون آمده و احکامی از شوقی افندی در آن بوده، دلالت دارد که طغیان آن‌ها بیش از این خواهد شد.» (همان، سند 15)

فلسفی در خاطرات خود، این قتل را به دلایلی بیرون از کاشان مرتبط کرده است: «بهایان در شهرهای مختلف دست به اقداماتی زدند. از جمله در یکی از دهات یزد، چند نفر از مسلمانان را به قتل رساندند. آیت‌الله بروجردی در این باره اقدام کردند که قاتلان محاکمه و مجازات شوند. این واقعه سبب شد که مردم به فکر کشتن سران بهایی بیفتند و دکتر برجیس یهودی بهایی شده را در کاشان کشتند.» (خاطرات و مبارزات، ص 198)

اما بهائیان این ماجرا را به اعمال نفوذ رئیس شهربانی وقت کاشان نسبت می‌دهند: «سرهنگ فاطمی در مرداد 22 رئیس شهربانی شاهرود بود که در قبال کشتار سه بهایی سکوت کرد و شکایت بهائیان را نادیده گرفت. محفل ملی بهائیان از او به مراجع قضایی شکایت کردند، اما نتیجه‌ای نداشت. او سپس به بابل رفت و در 1326 مهندس شهیدزاده، یکی از بهائیان خوشنام این شهر به دست متعصبان کشته شد. سپس به کاشان آمد. در اینجا نیز به شکایات بهائیان توجهی نکرد و دست متعصبین را باز گذاشت و نتیجه این شد که دکتر برجیس را کشتند. اینکه قاتلان به سرعت خود را تسلیم شهربانی کردند، بی‌علت نبوده است.» (گناه بزرگ بهایی بودن،¹⁸ با تلخیص)

چنان‌که معروف است، فتوای قتل سلیمان برجیس به آیت‌الله غروی، از علمای وقت کاشان نسبت داده شده است. ابن‌الرسول نیز به این امر تأکید می‌کند. (انقلاب اسلامی در کاشان، ص 58) اما این وقتی جالب خواهد بود که بدانیم نه فتوای مکتوبی در کار بوده است و نه تصریح لفظی بر جواز قتل. از این ماجرا دو روایت در دست است: «آن‌ها آمدند پیش آقا و گفتند با چنین شرایطی که برجیس دارد، آیا قتل ایشان رواست؟ آقای غروی تنها سکوت کردند و آن‌ها سکوت را نشانه‌ی رضا

گرفتند» (گفت‌وگو با عاطفی)؛ یا «آقای غروی تنها در جواب گفتند باید ببینیم.» وضعیت جامعه یهودیان کاشان در دوران پهلوی و ماجرای قتل دکتر برجیس سرافرازی) و این باید ببینیم از نظرگاه روحانیت به جواز قتل تعبیر شد. اما آیت‌الله غروی پس از قتل، نقش فعالی ایفا کرد. نخست نامه‌ای به امضای

علما و بزرگان شهر رساند و خود به تهران «هجرت» کرد تا با مقامات سخن بگوید. گویا دو تن از علمای وقت کاشان از امضای نامه استنکاف ورزیدند: «یکی آیت‌الله نجفی بود و دیگری آیت‌الله میر سید علی یتربی که نامه امضانشده را خود به در خانه آیت‌الله غروی رساند.» (عاطفی)

در نامه‌ای که رسول‌زاده به نواب رسانده بود، اشاره به «سفارشات» شده است؛ سفارشاتی که برخی از روزنامه‌های آن زمان دادگاه و دستگاه دادگستری را مقهور آن دانسته‌اند. به امر آیت‌الله بروجردی، هشت وکیل «که انصافاً از بزرگ‌ترین وکلا بودند» برای دفاع از این هشت نفر انتخاب شد. (انقلاب اسلامی در کاشان، 1/ 85) گویی نزاعی در میان تمام اسلام و تمام بهائیت بود. در نامه آیت‌الله بروجردی تصریح شده است: «البته صدمه خوردن این هشت نفر موجب ازدیاد طغیان و علو آن‌ها [بهائیان] می‌شود و این معنی علاوه بر اینکه موجب ضعف اسلام و دیانت است، مخالف مصالح مملکت می‌باشد.» (انقلاب اسلامی در کاشان، سند 15) بیان گلسرخی نیز همین معنا را می‌رساند: «از آنجا که [ناصر] پسر سلیمان برجیس پزشک دربار پهلوی بود و دستگاه بهائیت، یعنی دستگاه صهیونیست بر دستگاه دادگستری مسلط بود، توطئه کرده بودند که با اعدام مرحوم رسول‌زاده و هفت نفر از همراهانش ریشه مخالفت با صهیونیست و بهائیت و همچنین ریشه انقلاب را در کاشان بخشکانند.» (ص 82)

از سوی دیگر، اعتراض «کانون پزشکان ایران» به شاهنشاه پهلوی و نامه اعتراض «محفل ملی بهائیان آمریکا» به مصدق راه به جایی نبرد، در این نامه «انجمن تبلیغات اسلامی» به عنوان محرک قتل عنوان شده است.¹⁹ برخی از نشریات وقت نیز با جدیت این ماجرا را دنبال می‌کردند. مجله فردوسی نوشت: «سلیمان برجیس علاوه بر مطب، دارای داروخانه هم بوده و اغلب بیماران بی‌بضاعت را مجاناً پذیرفته و به آن‌ها داروی رایگان می‌داده است، می‌گویند حتی به بیماران تنگدست پول هم می‌داده و روی همین اصل در آن شهرستان به نیکنامی معروف و مورد احترام عموم بوده است.» (همان‌جا) روزنامه آتش¹⁹ که نامه کانون پزشکان را منتشر کرده، از

پژوهش‌نامه کاشان شماره سوم (یابی 11) پاییز و زمستان 1392

نیسان²⁰ نیز خواستار مجازات عاملین شده تا «بفهماند که هیچ دسته‌ای نباید به بهانه اختلافات موهوم مذهبی، هم‌میهنان خود را کشتار کند و اغراض خصوصی خود را عملی سازد.» روزنامه اطلاعات²¹ این قتل را نمونه نزاع‌های قرون وسطایی دانسته و از آن ابراز انزجار کرده است. روزنامه ملت ایران²² نیز به مسئله دخالت در امور دادگاه پرداخته و می‌نویسد: «با وجود محرز بودن جرم قاتلین، بر اثر تشبثات روحانیون و تحت فشار قراردادن دادگاه، متهمین آزاد می‌شوند.» روزنامه جهان ما²³ یک روز پس از آزادی متهمان به تحلیل حکم دادگاه پرداخته و می‌نویسد: «بی‌شک هر بیننده باوجدان پس از مقایسه نمی‌تواند جز نفرت به این دستگاه دادگستری، احساس دیگری داشته باشد... تعجبی نیست که هر دم از این دستگاه حق‌گش نفوذپرور، رسوایی تازه‌ای برمی‌خیزد.» در نامه رئیس شهربانی به نخست‌وزیر نیز همین تحلیل‌ها به چشم می‌خورد: «در اثر حکم دادگاه مبنی بر برائت متهمین و استقبال شایانی که از آن‌ها به عمل آمده، هیجانی در بین مردم تولید و عموماً از رأی دادگاه اظهار تنفر و تعجب نموده و نسبت به آتیه خود بیمناک بوده و اظهار می‌دارند با این وضع، دیگر کسی تأمین جانی نداشته و در آتیه از این قبیل قتل‌ها زیاد خواهد شد. چنان‌که عمل دادگاه درباره امامی، قاتل کسروی نیز باعث قتل هزار و جنایات دیگر شد.» (انقلاب اسلامی در کاشان، سند 14)

به هر ترتیب ماجرا پایان یافت. این قتل خود یکی از عوامل جدی ازدیاد مهاجرت بهائیان و حتی یهودیان از کاشان شد. فضای ناامنی گسترش یافت و هزینه‌های دگردینی بالا رفت.

نتیجه‌گیری

1. برای یهودیان ایران، از جمله یهودیان کاشان، دوران پهلوی، عصر طلایی آنان بوده، زیرا به دلیل رویکرد سکولاریستی رژیم، یهودی بودن مانع ترقیات اقتصادی، اجتماعی، آموزشی و سیاسی آنان نبوده است. با وجود این، به علت ظهور صهیونیسم و تشکیل دولت اسرائیل و حمایت دول غربی، شمار زیادی از آنان به خارج مهاجرت کرده‌اند و برجای ماندگان نیز عمدتاً شهر تهران را برای اقامت برگزیدند.

وضعیت جامعه یهودیان کاشان در دوران پهلوی و ماجرای قتل دکتر برجیس

شمار چند هزار نفری آنان در آغاز سلسله پهلوی، چنان‌که وسعت محله کلیمیان نشان می‌دهد، در سال 1357، به تعداد انگشتان دست رسیده است.

2. رویکردهای آنتی سمیستی (یهودستیزی برنامه‌ریزی‌شده)، آن‌گونه که در کشورهای مسیحی رواج داشته، در کاشان رواج نداشته است و همزیستی مسالمت‌آمیز آنان با مسلمانان شهر، در این دوره و ادوار قبل موجب شده است که شخصیت‌های یهودی کاشان نیز رویکردی صلح‌جویانه و غیر صهیونیستی داشته و در عرصه‌های ملی و بین‌المللی نیز تأثیرگذار باشند، به‌گونه‌ای می‌توان گفت یهودیان کاشان مدیریت سیاسی و فرهنگی یهودیان ایران را بر عهده داشته‌اند، چنان‌که دکتر لقمان نه‌ورای [کاشانی] به مدت سیزده دوره، نماینده کلیمیان در مجلس شورای ملی و حاخام یدیدیا شوفط [کاشانی] راب اعظم یهودیان ایران بوده و در آمریکا نیز ریاست افتخاری نهادهای یهودی ایرانی را بر عهده داشته است. همچنین لرد داوود آلیانس، سرمایه‌دار بزرگ بریتانیا که مادام العمر به عضویت مجلس اعیان انگلستان درآمده، بر کاشانی بودن خود افتخار می‌کند و ظاهراً با خشونت‌های رژیم اسرائیل همسویی ندارد.

3. تتبع نویسندگان نشان می‌دهد که قتل سلیمان برجیس در سال 1328، نه به دلیل یهودی بودن، بلکه به دلیل تبلیغ بهائیت یا ایذای مسلمانان روی داده است و یهودیان در برابر این حادثه، مخالفت آشکاری نکرده‌اند و قاتلان پس از ارتکاب قتل مورد حمایت برخی مراجع شیعه بوده‌اند.

پی‌نوشت‌ها:

1. ر.ک: «بررسی و تحلیل دو نظریه درباره پیشینه یهودیان کاشان در تاریخ ایران»، ص 59-85؛ نیز مقاله «بررسی تحلیلی تحولات اجتماعی یهودیان کاشان در عصر قاجار».
2. <http://www.kashanjewish.blogfa.com> ر.ک: «زندگی سیاسی روشنفکران یهود»، ص 260؛ تاریخ یهود در ایران، 3/ 854-857.

3. Mail Order
4. N.Brown

پژوهش‌نامه کاشان
شماره سوم (پایه 11)
پاییز و زمستان 1392

5. Coats Viyella
6. http://www.iranjewish.com/Essay/Essay127_28_5.htm
7. تلخیص «از محله درب زنجیر کاشان... تا مجلس اعیان انگلیس»، به نقل از:
http://www.iranjewish.com/essay/Essay91_24_4.h
8. http://www.iranjewish.com/essay/Essay91_24_4.htm
9. Melamed, Karmel, "Yedidia Shofet", in: www.jewishjournal.com/P248/2010
10. Nessah
11. امنون نتصر ENCYCLOPAEDIA JUDAICA, 2nd ed, vol 11, p 820 به نقل از:
<http://www.kashanjewish.blogfa.com>
12. Calmard, "kashan", in: Encyclopaedia of Islam, new edition, Leiden, E.J.Brill, 1978, vol 4, pp 694-695
<http://amar.sci.org.ir/Detail.aspx?Ln=F&no=106570&S=GW> 1375; 13.
<http://amar.sci.org.ir/Detail.aspx?Ln=F&no=162897&S=GW> 1365
14. مصاحبه با مظفر روحانی، تهران، 1389/8/10
15. روزنامه فردوسی، شماره 32، اسفند 1328
16. www.pezhvakeiran.com/page1.php?id=26023
17. www.farsnews.com/newstext.php?nn=8811110811
18. گناه بزرگ بهایی بودن، برگرفته از: www.bahai-pahlavy.blogfa.com/post-2.aspx
19. جهت اصل نامه ر.ک: www.iran-enghelab.blogspot.com
20. روزنامه آتش، شماره 787، 27 فروردین 1329
21. روزنامه نیسان، شماره 8، 20 بهمن 1328
22. روزنامه اطلاعات، شماره 7147، 17 بهمن 1328
23. روزنامه ملت ایران، شماره 90، 20 بهمن 1328
24. روزنامه جهان ما، 26 شهریور 1329



منزل مخروبه در محله یهودیان در منطقه درب گلدان کاشان



پژوهش نامه کاشان
شماره سوم (پایه 11)
پاییز و زمستان 1392



وضعیت جامعه یهودیان
کاشان در دوران
پهلوی و ماجرای
قتل دکتر برجیس



منزل مخروبه در محله یهودیان در منطقه درب گلدان کاشان

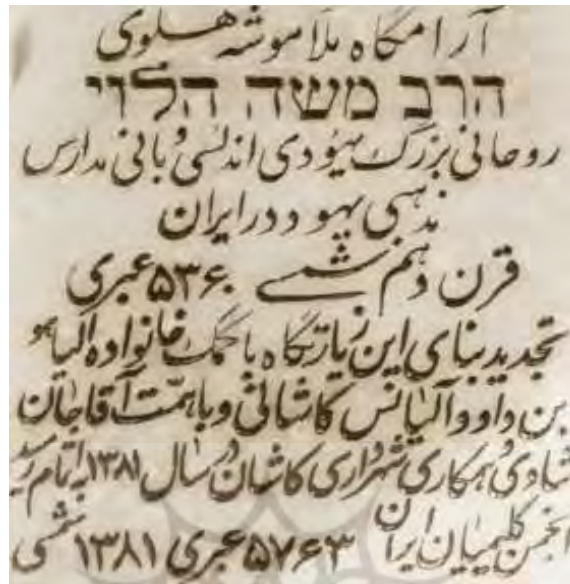


سر داوود آلیانس



دکتر لقمان نهورای

پژوهش نامه کاشان
شماره سوم (پایه 11)
پاییز و زمستان 1392



منابع

- «از محله درب زنجیر کاشان... تا مجلس اعیان انگلیس»، داوود آلیانس، مصاحبه سایت بازتاب

با داوود آلیانس به نقل از: http://www.iranjewish.com/essay/Essay91_24_4.h

- *انقلاب اسلامی در کاشان*، سید اصغر ابن الرسول، ج 1، انتشارات مرکز اسناد انقلاب، تهران،

1383.

- «بررسی تحلیلی تحولات اجتماعی یهودیان کاشان در عصر قاجار»، حسین حیدری و علی

فلاحیان وادقانی، *مجله تاریخ و فرهنگ دانشگاه فردوسی مشهد*، شماره 3، پاییز و زمستان

1389.

- «بررسی و تحلیل دو نظریه درباره پیشینه یهودیان کاشان در تاریخ ایران»، حسین حیدری و

علی فلاحیان وادقانی، *مجله تاریخ و تمدن اسلامی*، سال دهم، شماره نوزدهم، بهار و تابستان

1393.

- «بهایی ستیزی و اسلام گرایی»، محمد توکلی طرقي، *ایران نامه*، سال 19، شماره 2-1، زمستان وضعیت جامعه یهودیان

کاشان در دوران

پهلوی و ماجرای

قتل دکتر برجیس

1379.

- تاریخ دو اقلیت مذهبی یهود و مسیحیت در ایران، محمدعلی تاج‌پور، مؤسسه مطبوعاتی فراهانی، تهران، 1344.

- تاریخ یهود در ایران، حبیب لوی، کتابخانه بروخیم، تهران، 1339.

- «سیری در تاریخ یهود در ایران» در پادیاوند (3 جلد)، امنون نتصر، انتشارات مزدا، نیویورک، 1997-9.

- خاطرات دیدار شوفط، تدوین منوچهر کوهن، بنیاد فرهنگی حاخام دیدار شوفط، لس‌آنجلس، 2001.

- خاطرات و مبارزات، محمدتقی فلسفی، به کوشش علی دوانی، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، 1382.

- «زندگی سیاسی روشنفکران یهود» در فرزندان استر: مجموعه مقالاتی در رابطه با تاریخ و زندگی یهودیان ایران، هومن سرشار و شیرین‌دخت دقیقیان، ترجمه مهرناز نصریه، کارنگ، تهران، 1384.

- «سلطنت پهلوی و انقلاب اسلامی» در فرزندان استر، داود مناشری، ویرایش سرشار، ترجمه نصریه، کارنگ، تهران، 1384، صص 365-389.

- روزنامه اطلاعات، شماره 7147، 17 بهمن 1328.

- روزنامه آتش، شماره 787، 27 فروردین 1329.

- روزنامه جهان ما، 26 شهریور 1329.

- روزنامه فردوسی، شماره 32، اسفند 1328.

- روزنامه ملت ایران، شماره 90، 20 بهمن 1328.

- روزنامه نیسان، شماره 8، 20 بهمن 1328.

- «صهیونیسم» در فرزندان استر، آوی داوود، ترجمه نصریه، ویرایش سرشار، کارنگ، تهران، 1384، صص 231-253.

- گفت‌وگو با افشین عاطفی، متولد 1351 کاشان، نویسنده و محقق محلی، کاشان، 1389/7/20.

- «گل‌سرخ (خاطرات گل‌سرخ)» در انقلاب اسلامی در کاشان، سید اصغر ابن الرسول، انتشارات مرکز اسناد انقلاب، تهران، 1383.

— گناه بزرگ بهایی بودن، فریبا امینی، برگرفته از: www.bahai-

pahlavy.blogfa.com/post-2.aspx

پژوهش‌نامه کاشان
شماره سوم (پایه 11)
پاییز و زمستان 1392



